

## جایگاه عصمت در اندیشه سیاسی بوعلی سینا

تاریخ دریافت: ۸۳/۳/۲۷

تاریخ تأیید: ۸۳/۴/۲۸

آیه الله احمد بهشتی \*

در اندیشه سیاسی شیخ الرئيس «عصمت» آن قدر مهم است که حتی با رحلت پیامبر ﷺ که وحی الهی متوقف می شود، باز هم باید معصوم منصوب از سوی ایشان، پرچم زمامداری را به دست گیرد و مردم نیز مکلف اند همان گونه که از پیامبر اطاعت می کردند، از جانشین وی نیز اطاعت کنند. پیامبر کار قانون گذاری را به نحو احسن به پایان رسانیده، ولی کار زمامداری هرگز به اتمام نمی رسد، مگر این که قیامت فرا رسد و جامعه بشری منقرض گردد.

در این کنکاش ابتدا سیاسی بودن اسلام را به عنوان اصل موضوع پذیرفته ایم و آن گاه این سؤال را مطرح کرده ایم که سیاسی بودن اسلام ذاتی است یا عرضی و در نهایت، ثابت کرده ایم که در اندیشه سیاسی فیلسوف بزرگ اسلامی، عصمت از جایگاه ویژه ای برخوردار است.

واژه های کلیدی: اندیشه سیاسی، بوعلی سینا، کلام سیاسی، فلسفه سیاسی، عصمت و اسلام.

### طرح مسئله

آیا اسلام یک دین مدنی و سیاسی است یا این که صرفاً یک دین اخلاقی و عبادی می باشد؟ شیخ الرئيس در این باره چگونه می اندیشیده است؟ اگر او به جدایی دیانت از سیاست قائل نبوده، آیا

سیاست را هم چون عبادت و اخلاق، داخل در جوهرهٔ دین دانسته یا این که دین برای اقامهٔ عدل، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و دفاع، اقامهٔ حدود و ادارهٔ انفال، اخماس و زکوات، گزیری از تشکیل حکومت نداشته است؟ آیا عصمت و حکومت باهم‌اند و با بودن معصوم، غیر معصوم می‌تواند زمام‌دار امت باشد و مردم در امور سیاسی و اجتماعی از او، و در سایر امور از معصوم تبعیت کنند یا نه؟ برخی از نویسندگان فرقی بین ذاتی بودن یا عرضی بودن حکومت و سیاست نسبت به دین قائل نشده‌اند:

پیامبر اسلام اقدام به تأسیس نظام سیاسی و تشکیل دولت نموده... خواه... نظام سیاسی و همچنین دولت و سیاست آن، ذاتی دین بوده و یا ایجاد آن لازمهٔ وجود و اقامهٔ اسلام باشد.<sup>۱</sup>

حقیقت این است که امامت و رهبری را باید گوهر دین شناخت. اگر نگوییم مسئله حکومت در درجهٔ اول اهمیت قرار دارد، ناگزیریم آن را هم‌چون برنامه‌های عبادی، اخلاقی و اقتصادی اسلام خارج از جوهرهٔ دین ندانیم. زراره یکی از راویان برجستهٔ حدیث از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصُّومِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ؛<sup>۲</sup> اسلام بر پنج چیز بنا شده است: بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت.

ایشان که خود محدثی آگاه و صاحب‌نظر بود، پرسید: کدام‌یک برتر است؟ در واقع، او با قبول این‌که ولایت و حکومت داخل در جوهرهٔ دین است، می‌خواهد ببیند آیا سه برنامهٔ عبادی و اقتصادی و سیاسی اسلام همه در یک ردیف‌اند یا یکی از آنها جان‌مایهٔ اسلام و «فلسفهٔ همهٔ فقه»<sup>۳</sup> است. امام در پاسخ وی فرمود:

الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ؛ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ؛ وَالْوَلَايَةُ أَفْضَلُ، لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ؛ ولایت افضل است، چرا که کلید همهٔ آنها، و والی دلیل و راهنمای آنهاست.

زراره سپس سؤال‌هایی دربارهٔ جایگاه سایر موارد کرد و امام نماز را در درجهٔ نخست؛ زکات را در درجهٔ دوم؛ حج را در درجهٔ سوم و روزه را در مرتبهٔ چهارم قرار داد. این واقعیت را هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند که پیامبر گرامی اسلام در اولین فرصت تشکیل حکومت داد و خود زمام حکومت را به دست گرفت:

پس از آن حضرت، تمامی مسلمانان بدون کمترین شکی و به اتفاق، اصل ضرورت تداوم نظام سیاسی و دولت نبوی را پذیرفته و بر جانشینی آن به منازعه برخاستند.<sup>۴</sup>

عبدالکریم شهرستانی می‌گوید:

اختلفوا في الإمامة والقول فيها نصاً واختياراً؛<sup>۵</sup> مسلمانان دربارهٔ این که امامت به نص

پیامبر یا به انتخاب مردم است، اختلاف کردند.

عبارت مذکور بدین معناست که هیچ کس در تعطیل ناپذیری حکومت تردید نکرد و در این زمینه هیچ گونه اختلافی پدید نیامد، بلکه اختلاف در این بود که آیا امامت، انتصابی است یا انتخابی.<sup>۶</sup> ولتر به جدایی ناپذیری حکومت از اسلام اعتراف کرده، دین اسلام را از مسیحیت برتر می‌داند: دینی که محمد ﷺ آورد، بی‌گمان برتر از مسیحیت بود... دین محمد ﷺ دینی است... معقول و ... جدی و ... پاک و ... دوستدار بشریت.<sup>۷</sup>

گوستاولوبون می‌گوید:

کتاب مقدس مسلمانان و دستور دینی و مدنی و سیاسی آنان، قرآن است.<sup>۸</sup>

وی در جای دیگر می‌گوید:

نفوذ سیاسی و اجتماعی اسلام بسیار مهم است... در هر شهری که پرچم اسلام در آن به اهتزاز درآمد، تمدن نیز با درخشندگی خیره‌کننده خود در آن جا تجلی نمود.<sup>۹</sup>

ژان ژاک روسو می‌گوید:

مذهبی که قواعد عملی زیاد دارد، بیشتر پیروان خود را به خویش علاقه‌مند می‌کند، زیرا انسان به چیزی که دائماً بدان مشغول شد، زیادتر علاقه‌مند می‌گردد و بهترین نمونه این علاقه زیاد مذهبی، علاقه‌مندی مسلمانان... به مذهب خودشان می‌باشد، چه آن که در این... مذهب، قواعد عملی زیاد وجود دارد که مؤمنین باید مرتباً عمل کنند.<sup>۱۰</sup>

به نظر او، پیامبر اسلام دارای نظریه‌های صحیح بود و نظام سیاسی خود را به خوبی تنظیم کرد و تا حکومت او باقی بود، مملکت به خوبی اداره می‌شد.<sup>۱۱</sup>

شیخ الرئیس نه تنها بر جدایی ناپذیری دین از سیاست پای می‌فشارد، بلکه اصولاً فلسفه نبوت را در نظم جامعه و قانونمندی آن ترسیم می‌کند. از نظر او، اگر انسان موجودی اجتماعی و نیازمند قانون نبود، به نبوت و حکومت هم نیازی نداشت. گویی در نظام فلسفه سیاسی بوعلی سینا نبوت و حکومت تفکیک‌ناپذیرند. البته او قانونمندی و نظم و حکومت را صرفاً برای دنیا نمی‌خواهد و سکولار نیست. او نخواستند دین و دولت را در هم ادغام، و دنیوی کند. در نظر او، انبیا با برقراری نظام اجتماعی، دنیای مردم را به عنوان مقدمه و مزرعه آخرت اصلاح می‌کنند. در عین حال وی یک فیلسوف اجتماعی کلکتیویست\* هم نیست؛ یعنی چنین نیست که اصالت را به جمع داده و فرد را فدای جمع کرده باشد. او طالب محیط اجتماعی سالم است. محیط اجتماعی سالم، به قانون و قانون‌گذار و مجری خوب

و ایده‌آل نیاز دارد. در چنین محیط اجتماعی سالمی است که افراد سالم، متعهد، متدین و مخلص تربیت می‌شوند و از دنیای ایده‌آل به آخرت ایده‌آل، و از زندگی مطلوب دنیوی به زندگی مطلوب اخروی می‌رسند و سعادت واقعی آنها تأمین می‌گردد.

شیخ الرئیس فیلسوفی فردگرا\* هم نیست. او می‌خواهد به دست افراد متدین، جامعه‌ای سالم بسازد؛ جامعه‌ای که در آن، افراد تابع نظامی قانونمند باشند؛ نظامی که قانونش الهی، و قانون‌گذارش از جانب خدا، و مجری قانونش معصوم باشد. او می‌گوید:

لابد فی وجود الإنسان و بقاءه من مشاركته و لا تتم المشاركة إلا بمعاملة كما لابد في ذلك من سائر الأسباب التي تكون له و لابد في المعاملة من سنة و عدل و لابد للسنة و العدل من سائر و معدّل و لابد من أن يكون هذا بحيث - يجوز أن - يخاطب الناس و يلزمهم السنة و لابد من أن يكون هذا إنساناً؛<sup>۱۲</sup> فرد باید در زندگی اجتماعی مشارکت داشته باشد و همه اسبابی را که لازمه یک زندگی اجتماعی ایده‌آل است، مراعات کند. ولی روابط اجتماعی به قانون و عدالت نیاز دارد. قانون، قانون‌گذار می‌خواهد. عدالت، مجری عادل می‌طلبد. کسی که قانون‌گذاری و اجرای عدالت را بر عهده دارد، باید به گونه‌ای باشد که مردم را مخاطب خویش سازد و آنها را به اجرای قانون الزام کند، چنین کسی باید یک انسان باشد.

از نظر شیخ الرئیس، انسان به تنهایی نمی‌تواند معیشت خود را تأمین کند. روابط متقابل و سالم است که همه نیازهای انسان را برآورده می‌کند و راه سعادت و تکامل را برای ایشان هموار می‌سازد. به اعتقاد وی مردم را نباید به حال خود رها کرد. اگر فردی که وظیفه‌اش قانون‌گذاری و اجرای قانون است، مردم را به حال خود گذارد، هرج و مرج پدید می‌آید:

و لا يجوز أن يترك الناس و آراءهم في ذلك فيختلفون و يرى كل منهم ماله عدلاً و ما عليه ظلماً؛<sup>۱۳</sup> او نباید مردم را به حال خود گذارد تا هر کس به رأی شخصی خود عمل کند که در این صورت، اختلاف فراگیر می‌شود و هر فرد آنچه به نفعش باشد عدالت، و آنچه به زیانش باشد ظلم می‌پندارد.

انسان به چیزهای بسیاری نیاز دارد و صد البته که خداوند بزرگ همه آنها را تأمین کرده است تا آن جا که از رویاندن مو بر پلک‌های چشم، و ابروها و از آفرینش گودی کف پاها کوتاهی نکرده است، چرا که اگر ابروها نبودند چشم از عرق پیشانی آسیب می‌دید و اگر مژه‌ها نبودند محافظت چشم - که از

\* Individualist.

ظرافت فوق العاده‌ای برخوردار است - دشوار می‌شد و اگر گودی کف پا نبود انسان از راه رفتن طبیعی و متعادل محروم بود. آیا نیاز انسان به ابروها و مژه‌ها و گودی کف پا بیشتر است یا به قانون‌گذار و مجری دلسوزی که بر اعمالش نظارت کند و او را به نظم و عدالت سوق دهد و تخلفاتش را مهار و مجازات نماید؟ چنین مقامی، حافظ نوع انسان است و اوست که به تمام استعدادهای وجودی انسان فعلیت می‌بخشد و از به هدر رفتن فرصت‌ها و توانایی‌هایش جلوگیری می‌کند:

فَالْحَاجَةُ إِلَى هَذَا الْإِنْسَانِ فِي أَنْ يَبْقَى نَوْعُ الْإِنْسَانِ وَ يَتَحَصَّلَ وَجُودُهُ أَشَدَّ مِنَ الْحَاجَةِ إِلَى  
إِنْبَاءِ الشَّعْرِ عَلَى الْأَشْفَارِ وَعَلَى الْحَاجِبِينَ وَ تَقَعِيرِ الْأَخْمَصِ مِنَ الْقَدَمِينَ وَأَشْيَاءَ أُخْرَى  
مِنَ الْمَنَافِعِ...<sup>۱۴</sup>

البته وجود فرد قانون‌گذار ممکن است. آنهایی که وجود چنین انسانی را غیرممکن پنداشته‌اند، به خطا رفته‌اند و باید در مبانی خود تجدیدنظر کنند. مادیین از جمله این افراد می‌باشند. اینان عالم غیب، وجود خدا، وحی و نبوت را منکرند. حال آن که براهمه منکر خدا نیستند، ولی بعثت انبیا را خلاف عدل می‌دانند، چرا که به نظر آنها برانگیختن انسان به عنوان پیامبر و ممتاز کردن او در میان مردم، مستلزم تبعیض است. تبعیض به معنای ظلم می‌باشد و ظلم بر خداوند روا نیست. به علاوه، معتقدند که اگر سخن او مخالف عقل باشد پذیرفتنی نیست و اگر موافق عقل باشد مردم عاقل‌اند و نیازی به او ندارند.<sup>۱۵</sup>

خدایی که فاعل بالعنایه است و به تمام نیازهای بندگان خود احاطه و اشراف دارد، آیا به نیازهای درجه دوم و کم‌اهمیت آنها توجه می‌کند و از نیازهای زیربنایی و اساسی چشم می‌پوشد؟ چگونه ممکن است که خداوند و فرشتگان مقربی که در سلسله طولی قرار دارند، به آن نیازی که سرنوشت انسان به آن وابسته است، توجهی نداشته باشند؟ آیا نظام این جهان، نظام خیر نیست و نظامی که در آن، انسان قانونمند و عدالت‌گستر نباشد، می‌تواند نظام خیر باشد؟

وجود پیامبران، خیر است. نظام آفرینش نیز خیر می‌باشد. خیر بودن نظام آفرینش هنگامی می‌تواند تحقق یابد که به خیر وجود پیامبران تکمیل شود. در حقیقت، خیر بودن نظام آفرینش به بعثت پیامبران وابسته است. اگر پیامبران نباشند در این نظام نه تنها خیر کثیر تحقق نمی‌یابد، بلکه معلوم نیست خیر قلیل هم تحقق پیدا کند، در این صورت باید بگوییم: نظام آفرینش شرّ محض است؛ همان چیزی که حکمای اسلامی از جمله شیخ الرئیس آن را پذیرفته‌اند<sup>۱۶</sup>:

لَا يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ الْعِنَايَةُ الْأُولَى تَقْتَضِي تِلْكَ الْمَنَافِعَ وَ لَا تَقْتَضِي هَذِهِ الَّتِي هِيَ أَشْهَاءُ وَ لَا أَنْ  
يَكُونَ الْمَبْدَأُ الْأَوَّلُ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَهُ يَعْلَمُ ذَلِكَ وَ لَا يَعْلَمُ هَذَا وَ لَا أَنْ يَكُونَ مَا يَعْلَمُهُ فِي نِظَامِ  
الْخَيْرِ الْمُمْكِنِ وَ جُودُهُ الضَّرُورِيُّ حَصُولُهُ لَتَمَهِّدَ نِظَامَ الْخَيْرِ لَا يَوْجَدُ.<sup>۱۷</sup>

بنابراین، به سه دلیل وجود انسان قانون‌گذار و عدالت‌گستر لازم است و خداوند او را خلق و مبعوث می‌کند: ۱. نیاز انسان‌ها به فرد قانون‌گذار از اهمّ نیازهاست؛ ۲. خداوند و ملائکه مقرب به همهّ نیازهای بشر علم دارند و ۳. خیر بودن نظام آفرینش به وجود چنین انسانی وابسته است. عدم وجود چنین انسانی، درست مثل این است که تشنگی یا گرسنگی یا بیماری باشد ولی آب و غذا و دوا نباشد. در این نظام، قبل از آن‌که فرزند متولد شود، شیر در پستان مادر برایش آماده می‌گردد. حیواناتی هم که از تخم بیرون می‌آیند، برای مدتی غذای آنها آماده است و خود به دنبال تهیه آذوقه به تکاپو می‌پردازند و البته مادر هم آنها را یاری و راهنمایی می‌کند. اهمیت بعثت انبیا برای بشر از آب، غذا و شیر مادر، دوا و ... بیشتر است:

کیف یجوؤُ اَنْ لَا یوجَدَ و ما هُوَ متعلِّقٌ بوجودِهِ مبنی علی وجوده موجود؛<sup>۱۸</sup> چگونه ممکن است که چنین انسانی موجود نشود، حال آن‌که آنچه به وجود او وابسته و بر وجود او مبتنی است، موجود باشد؟

### وجوب بعثت پیامبر و ویژگی‌های ایشان

اکنون که معلوم شد زندگی بشر اجتماعی است و نیاز بشر به قانون‌گذاری و عدالت به مراتب بیشتر از نیاز او به مژه‌های چشم، ابروها، گودی کف پا و سایر چیزهاست، هم‌چنین خیر بودن نظام آفرینش به وجود انسان قانون‌گذار و عدالت‌گستر وابسته است و وجود او ممتنع نیست و حتماً هم باید از جنس بشر باشد و خداوند نیز بر همهّ امور اشراف و احاطه دارد و آنچه مقتضای حکمت و عنایت است فروگذار نمی‌کند، پس باید پیامبری مبعوث شود تا جواب‌گوی همهّ نیازهای مادی و معنوی بشر باشد. شیخ الرئیس می‌گوید:

فواجِبُ إِذْنُ أَنْ یوجَدَ نبیٌ و واجبٌ أَنْ یكونَ إنساناً و واجبٌ أَنْ تكونَ له خصوصيةٌ لیست لساائر الناس، حتی یستشعر الناس فیهِ امرأةً لا یوجدُ لهم فیتمیزُ به منهُم؛<sup>۱۹</sup> واجب است که پیامبری موجود شود و واجب است که انسان باشد و واجب است که خصوصیتی داشته باشد که دیگران ندارند تا مردم آگاه شوند که او از چیزهایی برخوردار است که آنها برخوردار نیستند و همین چیزها او را از سایرین ممتاز می‌کند.

یکی از ویژگی‌های پیامبر معجزه است.<sup>۲۰</sup> ویژگی دیگر او عصمت می‌باشد. از نظر او، عصمت انبیا به اندازه‌ای گسترده است که از هیچ جهتی دچار انحراف و لغزش و سهو و خطا نمی‌شوند: «لا یؤتون من جهة غلطاً أو سهواً».<sup>۲۱</sup>

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم پیامبر وحی است. او منصب قانون‌گذاری را از راه وحی بر عهده دارد

و با نزول روح القدس یاری می‌شود و به اذن و فرمان خداوند و با ابزار قانون الهی و آسمانی به رهبری و ارشاد مردم می‌پردازد. او تنها قانون‌گذار معصوم و مجری عادل نیست، بلکه وظیفه دارد مردم را به ذات خدای یکتا و صفات جمال و جلالش واقف گرداند و به مردم بفهماند که او به همه چیز عالم است و باید او را اطاعت کرد. امر و فرمان از آن کسی است که خلق و آفرینش به دست او می‌باشد. او نیکوکاران را پاداش، و بدان را کیفر می‌دهد. مردم باید با پیامی که خداوند بر زبانشان جاری کرده، آشنا گردند و آن‌گونه تربیت شوند که راهی جز راه سمع و طاعت نپوبند. لازمه معرفت و اعتقاد این است که: خداوند، یکتا و بی‌مانند و بی‌مکان و غیر قابل انقسام است. اما نباید مردم را به مسایلی فراخواند که تحمل درک آنها را نداشته باشند. کشانده شدن مردم به وادی‌های دوردست و طرح مسایلی که فوق درک و فهم آنهاست موجب شبهه‌پراکنی، پیدایش نحله‌های مختلف و اختلاف و جنگ و جدال می‌شود و این، به صلاح جامعه‌ای که صلاح و سعادتش در نظم و قانونمندی و عدالت است، نمی‌باشد و اگر پیامبر چنین کند، نقض غرض کرده است.

پس از مسئله اعتقاد به خدا، نوبت به معاد می‌رسد. پیامبر باید معاد را مطابق فهم مردم تبیین کند و امر سعادت و شقاوت را روشن سازد و به آنها بفهماند که سعادت و شقاوت اخروی چنان است که نه گوشی آن را شنیده و نه چشمی آن را دیده است. لذا یذ ان عالم ملک عظیم، و آلام ان عذابی پایدار و مقیم است.<sup>۲۲</sup>

بنابراین از دیدگاه شیخ فلاسفه اسلامی، پیامبر تنها رهبر انسان‌ها در امور اخلاقی و عبادی نیست، بلکه رهبر اجتماعی و سیاسی آنها نیز می‌باشد. او هم قانون‌گذار و هم مجری است. در مکتب پیامبر سیاست، عبادت، اخلاق، اقتصاد و دنیا و آخرت به هم درآمیخته است و مکتب او ثنویت‌پذیر نیست. او رهبری است که زندگی مردم را در تمام ابعاد به خیر و صلاح و سعادت هدایت می‌کند. جامعه اسلامی نباید به یک چشم، رهبر دینی را نگاه کند و به چشم دیگر، رهبر سیاسی را. ثنویت در رهبری، تالی ثنویت در نظام هستی است. انسان همان طور که نباید دوخدایی باشد، نباید گرفتار پدیده شوم دو رهبری گردد. یا باید رهبر دینی همه امور را قبضه کند و به راه خیر و سعادت رهنمون گردد، یا باید به وسیله رهبر سیاسی منزوی و هیچ‌کاره شود و یا سرسپرده و تسلیم گردد.

از دیدگاه شیخ الرئیس، آنچه معقول و مشروع است یک کاسه بودن رهبری، و جامعیت نظام حکومتی می‌باشد. در نظام جامع حکومتی حاکم نبی، و نبی حاکم است. حال سؤال این است که پس از پیامبر چه باید کرد؟ آیا کلیه ویژگی‌های یک پیامبر که عبارت از وحی، عصمت و اعجاز است، تعطیل می‌شود یا تنها برخی از این امور به تعطیلی می‌گراید؟

۱۱۱ به اعتقاد بوعلی سینا، وجود شخص پیامبر همواره تکرار نمی‌شود، زیرا ماده‌ای که قابل چنین

استعدادی باشد، کمتر تحقق پیدا می‌کند، بنابراین:

يجب لامحالة أن يكون النبي ﷺ قد دبر لبقاء ما يسئنه و يشرع في أمور المصالح الإنسانية تدبيراً عظيماً؛<sup>۲۳</sup> واجب است که پیامبر برای بقای قوانین خود در مورد مصالح انسانی، تدبیری عظیم به کار برد.

راستی این تدبیر عظیم چیست؟ قوانین نبوی در همه زمینه‌ها تام و کامل است، ولی قانون مجری می‌خواهد. مجری باید کسی باشد که مردم به اندازه پیامبرشان به او ایمان و اعتماد داشته باشند. بنابراین، پیامبر به دو تدبیر مهم و عظیم اندیشیده است: یکی، جامعیت قوانین و دیگری، جامعیت مجری. از دیدگاه شیخ الرئیس، پیامبر به هر دو تدبیر مهم جامعیت قوانین و جامعیت مجری اندیشیده است. همه مسلمانان - بلکه شاید برخی از غیر مسلمانان - قبول دارند که پیامبر در مورد تدبیر اول به خوبی اندیشیده است. بحث در این است که آیا ایشان تدبیر دوم را هم تبیین کرده یا نه؟ آیا مجری قوانین الهی، پیامبرگونه است و به جز ویژگی وحی از سایر ویژگی‌های پیامبر برخوردار است یا نه؟

بوعلی سینا فصلی را در الهیات شفا به تبیین دقیق تدبیر اول اختصاص داده<sup>۲۴</sup> و شاید برخی فکر کنند که درباره تدبیر دوم مقام نبوت، بیانی و رهنمودی ندارد. به نظر نگارنده، ایشان تدبیر دوم نبوی را به خوبی تبیین کرده و به اصطلاح، سنگ تمام گذاشته است. او در فصلی که درباره خلافت و امامت و وجوب طاعت خلیفه و امام بحث کرده است، می‌گوید:

ثم يجب أن يفرض السان طاعة من يخلفه؛<sup>۲۵</sup> بر پیامبری که قانون‌گذار است، واجب است که مردم را به طاعت کسی که او را به جانشینی خود منصوب می‌کند، مکلف سازد.

شیخ الرئیس که به عصمت مطلقه انبیا قائل است و حتی سهو و اشتباه را هم از ساحت قدس آنها به دور می‌داند، چگونه ممکن است معتقد باشد که پیامبر خدا این امر واجب (اطاعت از جانشین خود) را که از اوجب واجبات و از اهم فرایض است، ترک کرده و از دنیا رفته است.

در این صورت، باید از بوعلی سینا پرسید: پیامبر چه کسی را منصوب کرده است؟ شما چه کسی را معصوم و منصوص می‌شمارید؟

جواب ایشان روشن است. هیچ مسلمانی مدعی نشده که معصوم و منصوص، شخصی غیر از امام علی عليه السلام است. در حقیقت، باید بگوییم که این مسئله، اجماعی و مورد اتفاق همه مسلمین جهان است. اختلاف در این است که برخی می‌گویند: بعد از پیامبر، شخصی معصوم و منصوص نداریم و برخی دیگر معتقدند: داریم. خواجه طوسی در بیان رأی خود و همه شیعیان و حتی شیخ الرئیس می‌گوید:



---

و هما مختصانِ بعليِّ عليه السلام...؛<sup>۲۶</sup> نص و عصمت مخصوص علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، چرا که هیچ کس زید یا عمروی را به عنوان این که مقامش مقام عصمت، و خلافتش منصوب باشد، معرفی نکرده است.

ایشان در جای دیگر می‌گویند:

الإمام لطفٌ فيجبُ نصبه على الله، تحصيلاً للغرض؛<sup>۲۷</sup> وجود امام، لطف است. بر خداوند واجب است امام را نصب کند تا تحصیل غرض شود، چرا که جامعه ایده‌آل توحیدی و الهی نیازمند رهبری معصوم و منصوب است.

شیخ الرئیس برای صورت فقدان رهبر معصوم و منصوب هم چاره‌اندیشی کرده که در گفتاری دیگر ارایه می‌گردد.

## پی نوشت

۱. علوم سیاسی، فصلنامه تخصصی در حوزه مطالعات اسلامی - سیاسی (قم: مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم) ش ۲۴، ص ۲۷.
۲. علامه مجلسی، بحارالانوار، تصحیح محمد باقر محمودی (تهران: منشورات المكتبة الاسلامیه، ۱۳۶۹ هـ ق) ج ۶۸، ص ۳۳۲. مضمون این روایت را جمعی از راویان معتبر و موثق هم چون ابو حمزه ثمالی، عجلان، فضیل و دیگران نقل کرده‌اند و اگر نگوییم متواتر است، باید قبول کنیم که مستفیض می‌باشد.
۳. برگرفته از: سخنان امام خمینی.
۴. علوم سیاسی، پیشین.
۵. محمد عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، تحقیق محمد سید کیلانی (مصر: شركة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي ۱۳۷۸ هـ ق) ج ۱، ص ۴۶.
۶. گویا شهرستانی توجه نداشته که خوارج با شعار «لا حکم إلا لله» به نفی اصل حکومت پرداختند و امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ آنها فرمود: «لا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۶، خطبه ۴۰).
۷. علوم سیاسی، پیشین، ص ۲۹.
۸. گوستا لوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید هاشم حسینی، (تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۸) ص ۱۳۱.
۹. همان، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.
۱۰. منتسکیو، روح القوانين، ترجمه علی اکبر مهتدی (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲) چاپ هشتم، پیشین، ص ۷۰۵.
۱۱. علوم سیاسی، ص ۳۰، به نقل از: قرارداد اجتماعی روسو.
۱۲. ابوعلی سینا، الشفاء، الالهيات، با مقدمه دکتر ابراهیم مدکور (قاهره: ۱۳۸۲ هـ ق) مقاله العاشر، الفصل الثانی، چاپ مصر، ص ۴۴۱.

۱۳. همان.
۱۴. همان.
۱۵. ر.ک: علامه حلی، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تصحیح استاد حسن زاده آملی، المقصد الرابع، المسألة (قم: مؤسسة النشر اسلامی، بی تا) ص ۳۴۸.
۱۶. ر.ک: صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة*، (قم: مكتبة المصطفوی، بی تا) ج ۷، ص ۷۱.
۱۷. بوعلی سینا، پیشین، ص ۴۴۲.
۱۸. همان.
۱۹. همان.
۲۰. همان.
۲۱. همان، المقالة الاولى، الفصل الثامن، ص ۵۱.
۲۲. ر.ک: همان، مقاله العاشر، الفصل الثاني، ص ۴۴۲ و ۴۴۳.
۲۳. همان، الفصل الثالث، ص ۴۴۳.
۲۴. ر.ک: همان، ص ۴۴۳ و ۴۴۴.
۲۵. همان، الفصل الخامس، ص ۴۵۱.
۲۶. علامه حلی، پیشین، المقصد الخامس، المسألة الخامسة، ص ۳۶۷.
۲۷. همان، المسألة الاولى، ص ۳۶۲.